

ارجاع در زبان فارسی از منظر کلامی و شناختی

دکتر داود مدنی *

چکیده

یکی از دلایل عمده و اصلی وجودی زبان، استفاده از آن به عنوان یک ابزار مهم ارتباطی است و برای این منظور گویندگان زبان لازم است نشان دهند در جریان کلام در مورد چه چیزی و یا چه کسی صحبت می‌کنند. وجود اسامی و دیگر عبارات ارجاعی در حقیقت منعکس‌کننده نقش مهمی است که فرایند ارجاع در کاربرد زبان ایفا می‌کند. بنابراین ارجاع را به عنوان یک فرایند پویای زبانی می‌توان یکی از ویژگی‌های مهم کاربرد زبان تلقی کرد که همواره مورد استفاده گویندگان زبان برای اشاره به اشخاص، اشیاء، مکان، زمان و یا دیگر موجودیت‌ها و در نهایت ارائه اطلاعاتی در مورد آنهاست. در این روند کلامی به خاطر آنکه مشارکین کلام در امر ارتباط موفق باشند باید همواره قادر به تشخیص و شناخت آنچه که گویندگان زبان به آن ارجاع می‌دهند باشند. از این رو درک و شناخت این پدیده به عنوان یک ویژگی جهانشمول و به عنوان بخشی از فرایند پردازش اطلاعات زبانی امری است ضروری. این پدیده در سال‌های اخیر یکی از مسایل مهم مطالعات زبانشناختی محسوب می‌شود. بنابراین، هر نظریه زبانی که سعی در تبیین مقولات جهانشمول دارد الزاماً باید تبیین مقولات و روابط ارجاعی را در حیطه کار خود قرار دهد. امروزه بسیاری از نظریه‌پردازان زبان همچنان سعی در توصیف و تبیین پدیده ارجاع در چهارچوب نظریات زبانشناختی غالب نظیر صورنگرایی و نقشگرایی دارند. نگارنده نیز در این مقاله سعی دارد که از طریق تبیین مقوله ارجاع در ارتباط با ساختار اطلاعاتی جمله نشان دهد که انگیزش‌های کلامی و وضعیت‌شناختی مدلول‌های کلامی در جریان کلام رفتار پیوستاری عناصر ارجاعی را به لحاظ کدگذاری نحوی در ساخت صورتی جملات به دنبال دارد.

واژه‌های کلیدی

مدلول، عبارات ارجاعی، وضعیت شناختی، ساختار اطلاعاتی، کدگذاری نحوی

* دانشگاه آزاد اسلامی، واحد خمین، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، ایران، خمین.

مقدمه

به طور کلی سخنگویان و یا نویسندگان از فرایند ارجاع به عنوان یک نقش ارتباطی در تعامل با مخاطبان خود استفاده می‌کنند. این نقش ارتباطی در حقیقت مبتنی بر فرض یک بافت کلامی مشترک بین گوینده و شنونده است که اصطلاحاً گستره و یا قلمرو ارجاعی مدلول‌های کلامی را تشکیل می‌دهد.^۱ کاربرد عناصر ارجاعی متفاوت در این قلمرو به لحاظ‌شناختی و کلامی در حقیقت منعکس‌کننده چگونگی نمود ذهنی و اهمیت موجودیت‌های کلامی در ذهن مشارکین کلام در جریان گفتگوست. اگر ما کلام را به عنوان توالی کنش گفتارهایی در نظر بگیریم که برای رسیدن به هدف ارتباطی مشخص صورت می‌گیرد، در آن صورت قلمرو ارجاعی می‌تواند با یک یا چند کنش گفتار منطبق شود تا هدف کلی ارتباط را به دست دهد (کرنیش ۱۹۸۶، ص ۱۳۶). از آنجا که کاربرد زبان اغلب به عنوان یک فعالیت مشترک تلقی می‌شود، در ارتباط با این فعالیت مشترک می‌توان به دو ویژگی اشاره کرد که الگوهای ارجاعی متفاوت در جریان کلام را باعث می‌شود:

۱- این فعالیت مشترک غالباً هدفمند^۲ می‌باشد.

۲- این فعالیت مشترک همچنین مستلزم هماهنگی و انطباق زمینه مشترک^۳ با یکدیگر از سوی مشارکین کلام می‌باشد.

این ویژگی‌ها در حقیقت می‌تواند منجر به این تعمیم شود که برای هر یک از مشارکین کلام بعضی از مدلول‌های کلامی به لحاظ‌شناختی و کلامی از اهمیت خاصی برخوردارند و به همین جهت نمود ارجاعی این مدلول‌های کلامی نیز متفاوت می‌باشد. در حقیقت به خاطر همین ویژگی، گویندگان زبان به لحاظ کاربردشناختی اغلب کلام خود را در ارتباط با موضوع و یا مدلول‌های کلامی خاص سازمان می‌بخشند که در جریان گفتگو از اهمیت موضوعی بیشتری برخوردارند.

از این رو، انتخاب نوع صورت ارجاعی نیز می‌تواند بیانگر میزان اهمیت و برجستگی

۱- لمبرکت (۱۹۹۴، ص ۷۴) این بافت کلامی مشترک را سیاق گفتمانی (discourse register) می‌نامد.

2- Goal - driven

3- Common ground

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۵

مدلولی باشد که در انگاره کلامی گویندگان کلامی گوینده از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در حقیقت این کاربرد صورت‌های ارجاعی خاص در مورد یک موجودیت کلامی است که وجود آن را به عنوان یک مدلول فعال و یا غیر فعال در انگاره کلامی گوینده ثابت و استوار می‌سازد. به عنوان مثال، کاربرد صورت‌های ارجاعی ضمیری در جریان کلام می‌تواند بیانگر فعال بودن موجودیت‌های موضوعی در ذهن مشارکین کلام باشد. (لمبرکت ۱۹۹۴، ص ۳۳۵)

پس ماهیت هدفمندی کاربرد زبان چنین ایجاب می‌کند که گفتگو همیشه پیرامون مدلول‌هایی صورت گیرد که در میان اهداف ارتباطی گوینده از اهمیت خاصی برخوردارند و چون این مدلولها موجودیت‌هایی هستند که به لحاظ شناختی برای گوینده از فعال بودن برخوردارند طبیعی است گویندگان زبان در جریان گفتگو به این مدلول‌های کلامی بیشتر ارجاع می‌دهند. از این رو وضعیت شناختی و گفتمانی موجودیت‌های کلامی می‌تواند بسامد وقوع صورت‌های ارجاعی را نیز تحت تأثیر قرار دهد. پس کلام و یا متن را می‌توان در حقیقت مجموعه‌ای از دستورالعمل‌های ضمنی در نظر گرفت که مخاطب برای درک الگوی ذهنی و یا به طور کلی انگاره کلامی گوینده مورد استفاده قرار می‌دهد تا برای درک کلام خود را هر چه بیشتر با این انگاره کلامی هماهنگ سازد.

به عنوان مثال، اگر سناریوی زیر را در نظر بگیریم، می‌بینیم که در این بافت مدلول کلامی «مریم» در مقایسه با دیگر مدلول‌های کلامی در میان اهداف و مقاصد ارتباطی گوینده از اهمیت موضوعی بیشتری برخوردار بوده است.

به همین جهت نیز در جایگاه برجسته‌تر نظیر جایگاه نهادی و یا به عبارتی در جایگاه مبتدای بی‌نشان جمله ظاهر شده است و در طول کلام در صورت‌های تکراری نیز به صورت ضمیری (آشکار و یا محذوف) کدگذاری شده است:

۱- بافت: شیرین و زهره یک مهمانی را برای دوستان خود مریم، زهره، ... تدارک دیده‌اند. شیرین به زهره می‌گوید:

۱- کلارک (۱۹۹۶، ص ۳۴) این هدف را در گفتگو هدف غالب (domain goal) می‌نامد (آرنولد ۱۹۹۸، ص ۱۴۶).

جمله: مریم تلفن زد. {او Ø} گفت که Ø نمی‌تونه بیاد چونکه Ø سرما خورده. همان‌طور که مثال فوق نشان می‌دهد، مدلول مورد نظر عبارت ارجاعی «مریم» در زمان ادای پاره گفتار هم از نظر گوینده و هم از نظر شنونده برجسته‌ترین و فعال‌ترین موجودیت کلامی در قلمرو کلام محسوب می‌شود. در حقیقت این مدلول کلامی همان چیزی است که در یک لحظه خاص انگاره کلامی پیرامون آن دور می‌زند و در ارتباط با آن این انگاره کلامی شکل می‌گیرد. در حقیقت، ساختار جمله را به عنوان یک پدیده نحوی می‌توان منعکس‌کننده فرضیات مشارکین کلام از یکدیگر در جریان کلام دانست. به این معنا که گویندگان زبان همیشه جملات خود را باید طوری به لحاظ نحوی صورت ببخشند که احتیاجات مفروض مخاطبین خود را برآورده کنند. بنابراین چگونگی پردازش اطلاعات در زبان در حقیقت انعکاس فرضیات مشارکین کلام در مورد یکدیگر است و معمولاً بخش مهمی از این فرضیه‌ها، فرضیه‌هایی است که گوینده در مورد وضعیت و چگونگی نمود ذهنی مدلول عبارات زبانی در ذهن مخاطبین کلام در طول گفتمان شکل می‌دهد. ارتباط بین فرضیه‌ها و ساختار صوری جملات در موقعیت‌های ارتباطی و کلامی مختلف تحت حاکمیت مؤلفه‌ای از دستور است که اصطلاحاً «ساختار اطلاعاتی» نامیده می‌شود (برای مثال ر. ک لمبرکت ۱۹۹۴). در حقیقت در این مؤلفه دستوری، گزاره‌ها با توجه به موقعیت‌های کلامی ساختارهای واژگانی دستوری را می‌پذیرند که مطابق با وضعیت ذهنی مخاطبین کلام است.

نگارنده نیز در راستای این دیدگاه که مقوله «ساختار اطلاعاتی» به عنوان یک مؤلفه دستوری در ارتباط مستقیم با اصول شناختی و کاربردشناختی است و در صورت‌بندی جملات به لحاظ نحوی نقش مهمی را ایفا می‌کند، در این مقاله به تحلیل ساختار کلامی جملات در زبان فارسی می‌پردازد و از این طریق سعی می‌کند نشان دهد که ساختار اطلاعاتی جمله قلمرویی است که می‌توان در آن تعامل بین مؤلفه‌های مختلف دستوری را نظیر مؤلفه‌های نحوی، صرفی، واجی و معنایی نشان داد. به این معنا که تعبیر ساختار اطلاعاتی جمله به واسطه ترکیبی از ویژگی‌هایی که متعلق به مؤلفه‌های مختلف دستوری است تعیین می‌شود. به

۱- علامت Ø به معنای صورت ارجاعی صفر یا محذوف است.

عبارتی، ویژگی‌های ساختار اطلاعاتی جمله مبین این نظر است که مؤلفه‌های متعدد دستوری یعنی مؤلفه‌های واژی، واجی، نحوی معنایی و واژگان با یکدیگر هم‌پستگی و ارتباط نزدیک دارند.

تحقیقات پیشین

مقوله ارجاع از آن جهت که برای درک و چگونگی کارکرد زبان بسیار حایز اهمیت است در زمینه‌های مختلف علمی و پژوهش‌های زبانی همواره موضوع مطالعه بوده است. پژوهشگران زبانی چون نقشگرایان برای توجیه تنوع در کاربرد صورت‌های ارجاعی عوامل متعدد و نظریه‌های زبانی زیادی را ارائه داده‌اند تا بدین‌وسیله پدیده ارجاع و چگونگی ارتباط و پیوند عناصر زبانی را به لحاظ کلامی مورد مطالعه قرار دهند. مطالعات مربوط به عوامل نقشی و کاربردشناسی در تعیین آرایش سازه‌ای جملات به لحاظ نحوی و یا انتخاب یک صورت دستوری بر صورت دیگر، نظیر تنوع صورت‌های ارجاعی در ارتباط با پدیده ارجاع، غالباً در ارتباط با ساختار اطلاعاتی^۱ جملات متمرکز شده است؛ زیرا که ساختار کلامی گزاره‌ها و چگونگی توزیع اطلاعات در سطح جمله به لحاظ نو و یا کهنه بودن و بر حسب تصورات گوینده در ارتباط با وضعیت ذهنی شنونده، نقش مهمی را در آرایش سازه‌ای جملات و به خصوص توزیع صورت‌های ارجاعی ایفا می‌کند. همین امر منجر به ارائه و فرمول‌بندی اصول کلامی و محدودیت‌های شناختی متفاوتی چون «اصل اطلاع کهنه اول»^۲ (متسیوس ۱۹۲۸، گاندل ۱۹۸۸)، «قابلیت پیش‌بینی اطلاعات» (گیون ۱۹۷۵، ۱۹۸۸، ۱۹۹۵)، «اصل ارزش خبری»^۳ (میتون ۱۹۸۷)، «محدودیت یک مفهوم جدید در هر بار» (چیف ۱۹۸۵، ص ۱۸، ۱۹۸۷، ص ۳۲، ۱۹۹۲؛ لمبرکت ۱۹۸۸؛ هلیدی ۱۹۹۴، ص ۲۹۶؛ گیون ۱۹۷۵،

1- Information structure

2- Old Things First Principle =OTFP

این اصل بیانگر این است که هر جمله‌ای که به کلام اضافه می‌شود باید به لحاظ ساختار اطلاعاتی به گونه‌ای باشد که اطلاع کهنه قبل از اطلاع نو قرار گیرد.

3- News worthiness Principle

4- One New Concept at a time Constraint

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۵

«محدودیت یک موضوع واژگانی^۱ و «استراتژی توازن نقشی^۲» (کوان ۱۹۸۰، ۱۹۸۵؛ اریلیچ^۳ ۱۹۸۰؛ گروبر و کارامازا ۱۹۷۸) گردیده است.

علت وجود چنین اصول و یا محدودیت‌هایی به لحاظ کلامی و شناختی انجام درست پردازش اطلاعات در جریان کلام و کاهش احتمال و یا میزان سوء تعبیر از سوی شنونده است. از این رو، گویندگان زبان در جریان تولید کلام صورت جملات را باید طوری سازمان ببخشند که شنوندگان بتوانند بر اساس آن بافت مناسبی را برای تعبیر و پردازش اطلاعات با حداقل تلاش ممکن خلق کنند و به همین علت است که از استراتژی‌های مختلفی برای کنترل جریان اطلاعات در طول ارتباط بهره می‌گیرند. در مقابل، شنونده هم چنین فرض می‌کند که در این روند کلامی صورت‌بندی جملات از سوی گوینده و کاربرد صورت‌های ارجاعی متفاوت در راستای چنین هدفی خواهد بود؛ زیرا که ماهیت هدفمندی کاربرد زبان چنین ایجاب می‌کند که گویندگان زبان برای به وجود آوردن یک کلام پیوسته و منسجم، خودشان را همیشه با مخاطبین خود هماهنگ سازند. بنابراین، آنها در کاربرد صورت‌های ارجاعی نیز از الگوهای خاصی تبعیت می‌کنند. برای مثال، گویندگان زبان همیشه به این امر گرایش دارند که در جریان کلام در مورد یک موضوع خاص صحبت کنند و در نتیجه اغلب به موجودیت‌هایی ارجاع می‌دهند که در جریان کلام از آنها صحبت می‌شود. به همین دلیل است که کلام را غالباً یک فعالیت مشترک و به هم پیوسته تعریف کرده‌اند. از جمله ویژگی‌های مهم این ترکیب، نحوه و چگونگی توزیع اطلاعات نو و کهنه در سطح جمله است که از آن تحت عنوان ساختار اطلاعاتی جمله یاد می‌شود. به عنوان نمونه، گویندگان زبان اغلب تمایل به این امر دارند که گروه اسمی را که به عنوان «مبتدا» محسوب می‌شود و در مورد آن صحبت می‌شود و یا به عبارتی دانش پیشین شنونده را فعال می‌کند (استراسون ۱۹۶۴، ص ۹۷) در جایگاه آغازین جمله ظاهر نمایند و قسمتی را که به عنوان «خبر» آن تلقی می‌شود بعد از آن بیاورند، زیرا نقش مبتدا به لحاظ کلامی پس زمینه‌سازی^۴ و یا به عبارتی آماده‌سازی بستری لازم برای ارائه

1- One Lexical Argument Constraint

2- Parallel function strategy

3- Ehrlich

4- Back grounding

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۵

اطلاعات نو می‌باشد (گیون ۱۹۸۷؛ گرایمز ۱۹۷۵؛ کامینگ ۱۹۹۱؛ راین هارت ۱۹۸۲؛ دیک ۱۹۸۹؛ کونو ۱۹۷۲؛ گاندل ۱۹۸۸؛ لمبرکت ۱۹۹۴). چنین توصیفی معمولاً بر اساس ارتباط موضوعی مبتدا با کلام می‌باشد، زیرا چنین ارتباط موضوعی بین مدلول کلامی با خصلت مبتدایی و گزاره در صورتی برقرار می‌شود که مدلول کلامی^۱ محور گفتگو را تشکیل دهد و در ذهن مخاطب از برجستگی لازم برخوردار باشد تا بتوان آن را به عنوان محور احتمالی گفتگو در نظر گرفت و برای آن اطلاع نو ارائه داد. به هر حال، تمام این الگوهای کلامی را می‌توان حاصل انگیزه و اهداف گوینده در جریان کلام دانست؛ به این معنا که شرکت‌کنندگان کلامی در امر ارتباط دارای انگیزه و اهداف خاصی هستند که این اهداف یا قبل از گفتمان مشخص و تعریف شده‌اند و یا این که در جریان کلام تعریف می‌شوند (کلارک و هاویلند ۱۹۷۷؛ سیدنر ۱۹۸۶). همین ویژگی الگوهای کلامی خاصی را بر می‌انگیزد و در نتیجه در شکل‌دهی الگوهای ارجاعی در ارتباط با کلام نقش مهمی را ایفا می‌کند. به طور کلی، بررسی و مطالعه تأثیر ساختار اطلاعاتی بر ساخت‌های نحوی و به خصوص تأثیر آن بر توزیع صورت‌های ارجاعی همواره توجه چشمگیری داشته است، چنان که در این زمینه می‌توان به افرادی چون کونو (۱۹۷۲)، اسگال و هایی چو^۲ (۱۹۸۶)، چیف (۱۹۷۶، ۱۹۸۷)، درایر (۱۹۹۶)، لمبرکت (۱۹۸۸، ۱۹۹۴)، پرینس (۱۹۸۱)، بیرنر (۱۹۹۴) اشاره کرد. نگارنده در قسمت زیر تأثیر ساختار اطلاعاتی جمله بر نمود نحوی صورت‌های ارجاعی در زبان فارسی را با توجه به مقولات کلامی و شناختی مورد بررسی قرار خواهد داد.

الگوهای ارجاعی و ساختار اطلاعاتی جمله

به طور کلی مقولات ساختار اطلاعاتی جمله را می‌توان از دو جنبه مورد بررسی قرار داد:

الف) به لحاظ شناختی

ب) به لحاظ کاربردشناختی

اولین مقوله یعنی وضعیت‌شناختی در ارتباط با قابلیت شناسایی مدلول‌های کلامی و یا به

1- Discourse referent

2- Hajiëova

عبارتی در ارتباط با نمود ذهنی مدلول‌های کلامی در ذهن مشارکین کلام است. به این معنا که با توجه به ارزیابی گوینده این مسأله مطرح است که آیا یک موجودیت کلامی در ذهن گوینده از نمود ذهنی و یا یک پایگاه خاصی برخوردار است یا نه. دومین عامل مرتبط با این موضوع میزان فعال بودن موجودیت‌های کلامی در ذهن مخاطبین کلام است. این ویژگی نیز مرتبط با ارزیابی گوینده از وضعیت نمود ذهنی یک مدلول قابل شناسایی در ذهن مخاطب در هنگام ادای یک جمله و یا یک پاره گفتار است.

دومین مقوله مرتبط با ساختار اطلاعاتی جمله، یعنی مقوله کلامی و کاربردشناختی، شامل رابطه موجود بین مدلول‌های کلامی و گزاره‌های مرتبط با آن است؛ در این ارتباط نیز می‌توان به دو نوع ویژگی و یا ساخت یکی ساختار مبتدایی و دیگری ساختار اطلاع کانونی در جمله اشاره کرد. این ویژگی‌ها در حقیقت مربوط به نقش کلامی و کاربردشناختی است که مدلول‌های کلامی با توجه به مختصات فعال بودن و قابلیت شناسایی در گزاره‌ها ایفا می‌کنند. به این معنا که مبتدا از رابطه موضوعی با گزاره برخوردار است و یک گزاره در صورتی در ارتباط موضوعی با یک مدلول کلامی است که اطلاعاتی در مورد آن ارائه دهد و دانش شنونده را در مورد آن افزایش دهد. مقولات شناختی قابلیت شناسایی و فعال بودن اگر چه در ارتباط با حالات فرضی نمود ذهنی مدلول‌های کلامی در ذهن مشارکین کلام در مراحل مختلف کلام و گفتمان می‌باشد، با این وجود مقوله مبتدا و اطلاع کانونی همچنین مقولاتی مرتبط با این ویژگی‌ها و در ارتباط کلامی و کاربردشناختی بین مدلولها و گزاره‌ها در کلام می‌باشند. از این رو، در ساختار اطلاعاتی و کلامی جمله می‌توان به یک همبستگی نزدیک بین مقولات شناختی و کلامی یاد شده قایل شد. به این تعبیر که یک مدلول کلامی در صورتی با گزاره رابطه مبتدایی خواهد داشت که نه تنها برای مخاطب قابل شناسایی باشد بلکه باید از درجه و میزان خاصی از فعال بودن در کلام برخوردار باشد. نگارنده به بررسی هر یک از این مقوله‌ها و نقش آنها در کدگذاری عناصر ارجاعی در ساختار اطلاعاتی جمله خواهد پرداخت و این ویژگی‌ها را با داده‌های زبان فارسی محک خواهد زد.

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۵

ویژگی قابلیت شناسایی

زمانی که گوینده می‌خواهد در مورد یک موجودیت کلامی که هنوز در ذهن گوینده دارای یک نمود ذهنی و یا به اصطلاح دارای یک پایگاه‌شناختی نیست و یا این که به طور اشاری نیز قابل ارجاع نیست خبر و یا تصریحی را انجام دهد، لازم است که وی نمودی را از این موجودیت کلامی از طریق یک صورت زبانی در ذهن او خلق کند؛ به طوری که بتواند در جملات بعدی به طور ارجاعی نیز به آن اشاره کند. خلق چنین نمود کلامی جدیدی در ذهن مخاطب در حقیقت به معنای ایجاد یک پایگاه ارجاعی^۱ جدید در سبک گفتمانی است که اطلاعات ورودی بعدی در طول گفتمان به آن افزوده می‌شود و یا این که در جملات بعدی می‌تواند مجدداً گشوده شود. برای توجیه تمایز میان مدلول‌هایی که گوینده فرض می‌کند در خزانه اطلاعاتی شنونده برای آنها نمود ذهنی وجود دارد و مدلول‌هایی که هیچ نمود ذهنی برای آنها وجود ندارد، می‌توان از مقوله شناختی قابلیت شناسایی^۲ بهره گرفت. تمایز میان مدلول‌های قابل شناسایی و غیر قابل شناسایی به لحاظ مفهومی در ارتباط با تمایز میان گزاره‌های پیش‌انگاره‌ای و گزاره‌های تصریحی است. گزاره پیش‌انگاره‌ای گزاره‌ای است که بین گوینده و شنونده در زمان ادای پاره گفتار به طور مشترک وجود دارد؛ به عبارتی، بنا به فرض گوینده هم شنونده و هم گوینده هر دو از آن دارای نمود ذهنی هستند. به همین نحو نیز مدلول قابل شناسایی مدلولی است که در ذهن گوینده و شنونده دارای یک بازنمود ذهنی مشترک است و مدلول غیر قابل شناسایی مدلولی است که گوینده از آن نمود ذهنی دارد و بنا به فرض گوینده شنونده اساساً از آن بی‌اطلاع می‌باشد و این مدلول برای اولین بار به او عرضه می‌شود. ارتباط میان پیش‌انگاره و ویژگی قابلیت شناسایی از دیرباز همواره مورد توجه فلاسفه و تحلیلگران زبانی بوده است. اما به لحاظ نظری یک تفاوت مهم میان دیدگاه منطقی و یا معناشناختی در ارتباط با پیش‌انگاره‌ها و دیدگاه ساختار اطلاعاتی و کلامی در ارتباط با

۱- هیم (Heim) (۱۹۸۲) نیز در نظریه معناشناسی خود در توصیف اسامی معرفه و نکره از اصطلاح «پایگاه ارجاعی» (referring file) به وفور بهره گرفته است.

۲- این اصطلاح برای اولین بار توسط چیف (۱۹۷۶) برای اشاره به مدلول‌هایی که در ذهن شنونده دارای هیچ بازنمود ذهنی نیست وضع شد.

ویژگی قابلیت شناسایی دیده می‌شود. در قلمرو ساختار اطلاعاتی، ویژگی قابلیت شناسایی مدلول به این معنا نیست که وجود آن برای مخاطب پیش‌فرض پنداشته شود؛ بلکه به این معناست که گوینده چنین فرض کند که مخاطب دارای نمود ذهنی خاصی از آن مدلول کلامی است که می‌تواند در جریان کلام برانگیخته شود. به عنوان مثال، اگر گوینده از عبارت ارجاعی چون «رئیس‌جمهور ایران» و یا «رئیس مجلس شورای اسلامی» در یک پاره گفتار استفاده کند، این به آن معناست که گوینده از طریق این عبارت ارجاعی در حقیقت به مخاطب می‌فهماند که او چنین تصور می‌کند که شنونده نیز دارای یک نمود ذهنی از چنین شخصیتی می‌باشد. از این رو این مسئله که آیا چنین شخصیتی وجود دارد یا نه با تبادل گفتار هیچ ارتباطی ندارد، بلکه آنچه مهم است فضای ذهنی و یا اعتقادی گوینده است که موجب تولید این عبارت ارجاعی شده است. یکی از هم‌بستگی‌های دستوری مهم در ارتباط با تمایزشناختی میان مدلول‌های قابل شناسایی و غیر قابل شناسایی تمایز صوری است که در بسیاری از زبان‌ها میان گروه‌های اسمی «معرفه» و «نکره» دیده می‌شود. مقوله دستوری معرفگی یک ویژگی است که مرتبط با گروه‌های اسمی است که مدلول آنها برای مخاطبین کلام قابل شناسایی و یا غیر قابل شناسایی است. در بسیاری از زبان‌ها این تقابل از طریق حرف تعریف معرفه و یا نکره و یا نمادهای (icon) دیگری چون صفات ملکی و یا حرف تعریف اشاره بیان می‌شود. در بعضی از زبان‌های دیگر این ویژگی نیز از طریق آرایش سازه‌ای و یا حضور ادات حالت نمایان می‌شود. البته ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که هم‌بستگی بین مقوله‌شناختی قابلیت شناسایی و مقوله دستوری معرفگی یک هم‌بستگی کامل نیست. به این معنا که نمی‌توان قایل به یک رابطه و هم‌بستگی یک به یک میان این مقولات شد زیرا این ویژگی‌ها عمدتاً به طور پیوستاری و تیفی عمل می‌کنند. مثال زیر از زبان فارسی مفهوم فوق را نشان می‌دهد:

۲- دیروز یه مردی به جیب من دستبرد زد (۱). این مرده را قبلاً من توی اتوبوس دیده بودم (۲). او خیلی آدم شرور و خطرناکی است (۳) (منبع: محاوره طبیعی)

همان‌طور که مثال (۲) نشان می‌دهد، در جمله (۱) از آن جهت که به زعم گوینده هیچ نمود ذهنی از مدلول صورت ارجاعی «مرد» در ذهن شنونده وجود ندارد و بنا به فرض گوینده شنونده اساساً از آن بی‌اطلاع می‌باشد، این نوع اطلاع به صورت اسم نکره از طریق وابسته

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۵

پیشین «یک» و وابستهٔ پسین «ی» به لحاظ دستوری در جمله تجلی صوری و یا نحوی پیدا کرده است. اما در جمله دوم از آن جهت که این اسم جزو پیش‌انگاره‌های شنونده قرار گرفته است و به خزانهٔ اطلاعاتی او اضافه شده است و به هنگام ادای جمله دوم در ضمیر خودآگاه شنونده وجود دارد، این عبارت ارجاعی به صورت معرفه کدگذاری شده است؛ این مفهوم از طریق وابستهٔ پیشین «این» و واژه بست پی بستى / e و نیز حضور در جایگاه مبتدایی بازنمود شده است. به عبارتی، در مثال فوق، ویژگی قابلیت شناسایی مدلول کلامی برای شنونده به لحاظ بافتی امکان حضور این مدلول را به صورت معرفه در جایگاه مبتدایی فراهم آورده است. کدگذاری این مدلول کلامی به صورت ضمیر در جمله (۳) نیز تأیید دیگری برای قابل شناسایی بودن مدلول این گروه اسمی در ذهن شنونده دارد.

یکی از تمایزات معنایی مهم در ارتباط با ویژگی قابلیت شناسایی مدلول کلامی که هیچ هم‌بستگی مستقیمی با تقابل معرفه و نکره ندارد تمایزی است که میان گروه اسمی نکرهٔ مشخص^۱ و گروه اسمی نکرهٔ نامشخص^۲ دیده می‌شود. گروه اسمی نکرهٔ نامشخص در زمان ادای پاره گفتار نه برای شنونده قابل شناسایی است و نه برای گوینده؛ در حالی که مصداق گروه اسمی نکره مشخص به لحاظ شناختی برای گوینده در زمان ادای پاره گفتار قابل شناسایی است و این در حالی است که شنونده هیچ نمود ذهنی از مدلول این عبارت اسمی در ذهن خود ندارد. تمایز میان گروه‌های اسمی نکرهٔ مشخص و نامشخص می‌تواند از طریق بافت‌های ارجاعی مشخص شود. به این معنا که اگر مدلول عبارت ارجاعی نکره از ویژگی [+ مشخص] برخوردار باشد، در بافت بعدی به صورت گروه اسمی معرفه و یا ضمیر تجلی نحوی می‌یابد؛ در غیر این صورت، صورت ارجاعی به صورت نامشخص کدگذاری می‌شود. مثال:

۳- بافت: احمد دوستش را توی خیابان می‌بیند و می‌پرسد:

- اینجا چه کار می‌کنی، حسین؟

حسین: می‌خواستم یه کتابی بخرم.

همان‌طور که مثال فوق نشان می‌دهد، گروه اسمی «یه کتابی» هم می‌تواند از ویژگی

1- Specific

2- Non - specific

[+ مشخص] برخوردار باشد و هم [- مشخص]. این امر در حقیقت به این ویژگی بستگی دارد که آیا گوینده دنبال کتاب مشخص و خاصی می‌گردد و یا این که کتاب خاصی را مد نظر ندارد. حال اگر گوینده در ادامه با یک عبارت ارجاعی معرفه به این مدلول کلامی اشاره کند، روشن است که این گروه اسمی در ذهن گوینده دارای مصداق مشخصی است؛ در غیر این صورت، این گروه اسمی به صورت نکره نامشخص کدگذاری می‌شود:

۴- الف) می‌خواستم یه کتابی بخرم و اونو خریدم (نکره نامشخص)

ب) می‌خواستم یه کتابی بخرم اما هیچ کتابی پیدا نکردم (نکره نامشخص)

نقش دیگری که در ارتباط با مثال فوق می‌توان در نظر گرفت این است که گاهی اوقات اسم نکره با «را» همراه می‌شود که در چنین صورتی گوینده برای آن مصداق خاصی قایل است. یعنی آن اسم نکره مشخص است اما گوینده با افزودن «را» آن را به صورت مبتدایی بیان می‌کند تا بدین وسیله آن اسم صحنه و زمینه لازم را برای اعلام خبر بعدی فراهم سازد، چرا که در غیر این صورت جمله پذیرفتنی نیست (برای مثال ر. ک دبیر مقدم ۱۳۶۹، ص ۳۵-۳۶):

۵- یک کتابی را می‌خواستم بخرم و ...

البته در زبان فارسی تمایز میان مدلول گروه‌های اسمی نکره مشخص و نامشخص را می‌توان از طریق ساخت‌های موصولی نیز تبیین کرد. به این معنا که میان این مفهوم و ساخت‌های موصولی در فارسی نوعی هم‌بستگی دیده می‌شود و بند موصولی می‌تواند به عنوان ابزاری دستوری مدلول گروه اسمی را مشخص‌تر کند و قابلیت شناسایی آن را بالا ببرد. البته میزان این مشخص‌سازی ثابت نیست بلکه این امر به صورت طیفی و پیوستاری عمل می‌کند. این ویژگی به عوامل متعددی بستگی دارد که عبارتند از: تعداد بندهای موصولی توصیفی و یا افزایش اطلاعات موجود در آنها، نوع اطلاعات موجود در بند توصیفی، مرجع بند توصیفی و هسته گروه اسمی. قبل از پرداختن به این موضوع ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که با توجه به ویژگی‌های هسته بند موصولی نظیر [± معرفه]، [± مشخص] و [± مصداق خاص] این بندها را می‌توان به دو دسته بند موصولی توصیفی و یا محدودکننده و بند موصولی توضیحی و یا غیر محدودکننده تقسیم کرد. تمایز میان این دو نوع ساخت موصولی به لحاظ معنایی و شناختی و یا کاربردی از این جهت مهم است که نقش بندهای موصولی

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۵

توصیفی در حقیقت محدود کردن مجموعهٔ مصادیق بالقوهٔ اسم قبل از خود می‌باشد. لذا ممکن است اسمی که قبل از حضور بند توصیفی نکرهٔ نامشخص بوده است با حضور بند توصیفی به صورت نکرهٔ مشخص در آید که این ویژگی معنایی و یاشناختی به لحاظ نحوی به صورت یای تحدیدکننده (اسم + ی) مشخص می‌شود و گوینده از این طریق مدلول آن گروه اسمی را در ذهن شنونده فعال و قابل شناسایی می‌کند. بنابراین، وضعیت شناختی مدلول گروه اسمی قبل از حضور بند توصیفی و بعد از حضور آن متفاوت است. اما بند توضیحی و یا غیر محدودکننده هیچ نقشی در محدودسازی مجموعه مصادیق بالقوه اسم قبل از خود را ندارد، زیرا گوینده با توجه به این که هسته بند موصولی گروه اسمی معرفه و یا اسم جنس است نیازی به محدود کردن مجموعه مصادیق این گروه‌های اسمی نمی‌بیند. از این رو در این ساختها گوینده چنین فرض می‌کند که مدلول گروه اسمی و یا هستهٔ بند موصولی برای شنونده قابل شناسایی است و این بند صرفاً توضیحی را در قالب یک گزارهٔ مستقل از بند پایه در مورد آن اسم می‌افزاید. مثال‌های زیر از زبان فارسی موارد فوق را نشان می‌دهند:

۶- الف) دانشجویی برایم نامه‌ای نوشت.

ب) دانشجویی که هم اطاقی من بود برایم نامه‌ای نوشت.

۷- الف) کتابی خریدم.

ب) کتابی که گفته بودی خریدم.

۸- الف) پدرم برایم نامه‌ای نوشت.

ب) پدرم، که در مسافرت است، برایم نامه‌ای نوشت.

۹- الف) فردوسی شاهنامه را به نظم کشید.

ب) فردوسی، که شاعری حماسه‌سرای ایران است، شاهنامه را به نظم کشید.

همان‌طور که در مثال‌های (۶) و (۷) دیده می‌شود، گوینده با افزودن اطلاعاتی از طریق بند موصولی به جملهٔ پایه مدلول گروه اسمی را که به عنوان هستهٔ بند موصولی محسوب

۱- در زبان فارسی مانند انگلیسی بندهای موصولی توضیحی را می‌توان در نوشتار با ویرگول و در گفتار با کمی مکث از بندهای موصولی توصیفی و یا محدودکننده متمایز ساخت- در دستور سنتی جمالتی از این نوع را جمله وابسته بدل تلقی می‌کنند (برای مثال ر- ک قریب و دیگران ۱۳۶۳، جلد اول ص ۱۰۲).

می‌شود مشخص‌تر و در نتیجه قابل شناسایی‌تر می‌کند. اما در جملات (۸) و (۹)، بند موصولی چنین نقشی را ندارد و صرفاً توضیحی را در مورد یک مدلول مشخص ارائه می‌دهد که حذف آن هیچ خللی را به لحاظ شناختی و قابلیت شناسایی به مدلول اسم مورد نظر وارد نمی‌کند. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، میزان مشخص‌سازی و قابلیت شناسایی مدلول گروه اسمی را که به عنوان هسته بند موصولی تلقی می‌شود می‌توان با توجه به اطلاعات موجود در بند توصیفی و یا افزایش تعداد بندهای توصیفی مشخص‌تر کرد و از این طریق قلمرو و گستره ارجاعی مدلول‌های آن گروه اسمی را محدود و محدودتر کرد. مثال:

۱۰- الف) کتابی که در مدرسه‌ها می‌خوانند علمی نیست.

ب) کتابی که در مدرسه راهنمایی می‌خوانند علمی نیست.

ج) کتابی که در مدرسه راهنمایی برای درس علوم می‌خوانند علمی نیست.

د) کتابی که در مدرسه راهنمایی برای درس علوم در پایه سوم می‌خوانند علمی نیست.

در جملات فوق مدلول گروه اسمی «کتاب» به ترتیب محدودتر شده است و این محدودیت قابلیت شناسایی مدلول آن را بالاتر برده است. به عبارتی، همان‌طور که مثال‌های فوق نشان می‌دهد ویژگی قابلیت شناسایی و نیز معرفگی مفاهیمی مطلق نیستند؛ بلکه این مفاهیم با توجه به ویژگی شناختی و قابلیت دسترسی آنها رفتاری پیوستار دارند که در یک سوی پیوستار اسامی کاملاً معرفه و در سوی دیگر اسمی کاملاً نکره قرار دارند. اما در این میان گروه‌های اسمی نیز دیده می‌شود که با توجه به مقوله قابلیت شناسایی مدلول گروه اسمی رفتاری بینایی دارند.

علاوه بر تمایزی که در بالا به آن اشاره شد، می‌توان مقوله معنایی وجه فعل جمله موصولی را نیز به عنوان ملاک دیگری برای تمایز میان مدلول گروه اسمی نکره مشخص و نامشخص در نظر گرفت. به این معنا که اگر فعل جمله موصولی در وجه خبری باشد، این ویژگی می‌تواند نشانگر این باشد که مدلول گروه اسمی هسته بند موصولی نکره مشخص است و اگر در وجه التزامی باشد، مدلول هسته بند موصولی نکره نامشخص است؛ به این معنا که گوینده و شنونده هیچکدام نمود ذهنی از مدلول آن ندارند. مثال:

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۵

۱۱- الف) من کتابی را که جلدش قرمز است می‌خواهم بخرم (نکره مشخص - وجه خبری)

ب) من کتابی را که جلدش قرمز باشد می‌خواهم بخرم (نکره نامشخص - وجه التزامی)

همان‌طور که در مثال فوق دیده می‌شود، وجه التزامی نشانگر این است که عبارت ارجاعی از ویژگی [- مشخص، - مصداق خاص، - معرفه] برخوردار است؛ در حالی که در وجه اخباری مدلول عبارت ارجاعی از ویژگی [- معرفه، + مشخص، + مصداق خاص] برخوردار است. هم‌بستگی بین وجه خبری و ویژگی [+ مشخص] از یک طرف و وجه التزامی و [- مشخص] از طرف دیگر در حقیقت حاصل نقش‌های معنایی متفاوت این دو جمله است. این ویژگی در حقیقت نشانگر این است که در تبیین روابط ارجاعی باید جایی را برای بررسی ویژگی معنایی «وجه» نیز در نظر گرفت.

یکی دیگر از تمایزاتی که به لحاظ میزان برجستگی و درجه‌پذیری قابلیت شناسایی در ارتباط با ویژگی معرفگی گروه‌های اسمی می‌توان بیان کرد ویژگی فردیت‌پذیری و یا به عبارتی ارجاعی کردن اسم می‌باشد. این ویژگی را در زبان فارسی در ارتباط با افعال مرکب انضمامی به روشنی می‌توان دریافت؛ به این معنا که گوینده و یا نویسنده اگر مدلول عبارت اسمی را به لحاظ شناختی جزء پیش‌زمینه محسوب کند، آن اسم را به عنوان یک واحد مستقل با نشانه‌نمای مفعولی «را» ظاهر می‌کند؛ اما چنانچه این اسم از این ویژگی برخوردار نباشد و جزء پس‌زمینه تلقی گردد، به صورت اسم جنس و غیر ارجاعی و به صورت منضم^۱ ظاهر می‌شود (لمبرکت ۱۹۹۴، ص ۸۵، دبیرمقدم ۱۳۷۴، ص ۲۶). مثال:

۱۲- الف) من دیشب غذا را خوردم و کمی از آن را هم به گربه دادم.

ب) من دیشب [غذا خوردم] و کمی از آن را هم به گربه دادم.^۲

در جمله (۱۲) الف، از آن جهت که گروه اسمی «غذا» به صورت ارجاعی و غیر منضم

1- Incorporated

۲- این مثال برگرفته از دبیرمقدم (۱۳۷۴، ص ۲۵) می‌باشد.

در اولین بند پایه ظاهر شده است، امکان جایگزینی این اسم با ضمیر «آن» در جمله دوم وجود دارد. و همین امر این اسم را از ویژگی قابلیت شناسایی و برجستگی برخوردار نموده است و در نتیجه به صورت مستقل ظاهر گردیده است. به عبارتی دیگر، این ویژگی می‌تواند نشانگر این باشد که این اسم به لحاظ کلامی در جمله بعدی احتمالاً مورد ارجاع قرار خواهد گرفت در حالی که در جمله (۱۲ب) این برجستگی کلامی به واسطه صورت منضم (اسم + فعل) وجود ندارد و همین امر تجلی نحوی آن را به صورت ارجاع ضمیری در دومین بند هم پایه نیز غیر ممکن می‌سازد زیرا که مدلول این اسم به صورت غیر پیش‌فرض پنداشته شده است. با توجه به موارد فوق، می‌توان چنین نتیجه گرفت که ویژگی شناختی که تمام موارد قابلیت شناسایی را با یکدیگر پیوند می‌دهد و تجلی دستوری آنها را در قالب یک مقوله دستوری توجیه می‌کند وجود یک انگاره شناختی^۲ در ذهن مشارکین کلام است که در آن مدلولی را از درجات مختلف قابلیت شناسایی برخوردار می‌کند. این انگاره شناختی که در آن یک مدلول کلامی قابلیت شناسایی را پیدا می‌کند می‌تواند آن قدر وسیع باشد که عالم اجتماعی گوینده و شنونده را نیز در برگیرد و قابلیت شناسایی مدلول بعضی از عبارات ارجاعی را به طور منحصر به فرد فراهم آورد؛ و یا این که این انگاره شناختی می‌تواند محدود به بافت فیزیکی و یا عالم مقال درون متنی باشد و از آن طریق امکان قابلیت شناسایی مدلول کلامی را فراهم آورد. از این رو، اگر مدلول کلامی بخشی از این انگاره شناختی را شامل شود، آن مدلول به طور طبیعی قابل شناسایی تلقی می‌شود و در نتیجه از خصلت ارجاعی برخوردار خواهد شد.

ویژگی شناختی فعال بودن

در فرایند پویای ارتباطی، آنچه را که گوینده در مورد وضعیت شناختی مدلول‌های کلامی یا به طور کلی دانش مخاطب خود می‌داند چیزی جز تصورات او در لحظه گفتگو نیست. از این رو بخش عمده تصورات گوینده در مورد نمود ذهنی مدلول‌های کلامی در ذهن مخاطب در ارتباط با محدودیت‌هایی است که بر حافظه کوتاه‌مدت مشارکین کلام در جریان گفتگو تحمیل می‌شود (برای مثال ر. ک. چیف، ۱۹۷۶) و همین امر پی‌آمدهای دستوری مهمی را به

1- Cognitive scheme

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۵

دنبال دارد. به طور کلی عامل روانشناختی که تعیین‌کننده حالات مختلف «فعال بودن» مدلول‌های کلامی است تفاوتی است که بین حافظه کوتاه‌مدت و بلند مدت و نیز دانشی که در ضمیر خودآگاه مخاطب وجود دارد دیده می‌شود. این به آن معناست که ذهن ما در بردارنده حجم زیادی از اطلاعات و یا دانش است اما فقط مقدار کمی از این اطلاعات در هر لحظه می‌تواند فعال شود. از این رو نمودهای ذهنی موجودیت‌های گفتمانی می‌تواند از درجات مختلف فعال بودن چون کاملاً فعال، نیمه فعال و یا قابل دسترس و غیر فعال باشد. مدلول فعال مدلولی است که در لحظه‌ای خاص در جریان گفتگو در کانون توجه گوینده قرار دارد و در ضمیر خودآگاه شنونده حضوری فعال دارد؛ مدلول نیمه فعال، و یابه تعبیر پرینس (۱۹۸۱) قابل دسترس، مدلولی است که جزو پیش‌انگاره‌های مخاطب محسوب می‌شود، اما در حال حاضر در کانون توجه او قرار ندارد و از این رو از اهمیت حاشیه‌ای و یا فرعی برخوردار است. در مقابل، مدلول غیر فعال مدلولی است که متعلق به دانشی است که در حافظه درازمدت نهفته است. آنچه که حالات مختلف فعال بودن را با ساختار اطلاعاتی جمله مرتبط می‌کند همبستگی صوری است که این مقولات با ساختار جمله دارند. به عنوان مثال، نمود ذهنی مدلول‌هایی که برای گوینده فعال است و گوینده فرض می‌کند که برای شنونده نیز فعال است معمولاً (اما نه همیشه) به صورت عنصر ضمیری و یا محذوف تجلی نحوی دارند و یا این که صورت ارجاعی این مدلول‌های کلامی به لحاظ اندازه واجی در مقایسه با مدلول‌هایی که قابلیت دسترسی پایین دارند که کوتاه‌تر و یا به عبارتی به لحاظ واجی و آوایی «رقیق‌تر»^۱ می‌باشند (برای مثال ر. ک گیون ۱۹۹۵، ص ۳۰۳؛ آرل ۱۹۹۱؛ چیف ۱۹۸۷، ص ۲۶). از این رو می‌توان یک همبستگی صریح و روشنی را بین میزان قابلیت دسترس مدلول‌های کلامی به لحاظ شناختی و ذهنی و نحوه کدگذاری دستوری عبارات ارجاعی به لحاظ واجی^۲ و یا به لحاظ ساختارهای (مانند صورت‌های ضمیری و یا واژه بستی و یا کدگذاری صفر) در کلام و یا متن یافت.

1- Phonological attenuation

۲- مدلول‌های کلامی فعال‌تر غالباً در قالب صورت‌های ارجاعی کوتاه‌تر و بدون تکیه بیان می‌شوند و این در حالی است که مدلول‌های کلامی غیر فعال به لحاظ واجی به صورت گروه اسمی سنگین و تکیه‌دار بیان می‌شوند.

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۵

البته ارتباط این مقوله‌شناختی را با ساختار اطلاعاتی جمله می‌توان در ساخت‌های مبتدایی دید. به این معنا که عبارات مبتدایی ارجح به تعبیر لمبرکت (ص ۱۶۵) و یا چیف (۱۹۸۷، ص ۲۶) همان عباراتی هستند که به لحاظ‌شناختی و پردازش کم هزینه و مدلولی فعال و قابل شناسایی داشته باشند و در این میان صورت‌های ارجاعی صفر و یا ضمیری نظیر ضمائر واژه بستی و یا ضمائر بدون تکیه بالاترین مقبولیت را در پیوستار سلسله مراتبی عناصر مبتدایی دارند. بنابراین، هرچه که نمود ذهنی یک مدلول فعال‌تر و قابل دسترس‌تر باشد، شنونده و یا خواننده راحت‌تر آن را پردازش می‌کند. زمانی که درک و پردازش راحت‌تر شود، گوینده و یا نویسنده از صورت‌های ارجاعی کوتاه‌تر و کمتر مشخص استفاده می‌کند و از این طریق ارتباط را برای مشارکین کلام ساده‌تر و مؤثرتر می‌کند. وضعیت مورد بحث را در پاره متن زیر که برگرفته از قصه‌های کودکان است به روشنی می‌توان دید:

۱۳- یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود. یک شکارچی بود که هفت دختر داشت. این دخترها یکی از دیگری باهوش‌تر و زنگ‌تر بودند اما دختر هفتم که اسمش موطلابی بود از همه زنگ‌تر و باهوش‌تر بود. روزی دخترها به جنگل رفتند تا میوه جمع کنند. همان‌طور که میوه جمع می‌کردند رفتند و رفتند تا وسط جنگل رسیدند که یک دفعه به خودشان آمدند. خواستند که برگردند اما راه را بلد نبودند. خیلی می‌ترسیدند.

گفتند: حالا چه کار کنیم؟ ناگهان درخت خیلی بزرگی که نزدیکشان بود تنه‌اش را باز کرد و گفت: دخترها بیایید اینجا. (منبع: قصه‌های کودکان)

تحلیل: همان‌طور که در متن فوق دیده می‌شود، در جمله اول داستان به عنوان یک جمله بیانی یک مدلول کلامی جدید به گفتمان معرفی می‌شود و چون مخاطب (خواننده) از این مدلول کلامی هیچ نمود ذهنی ندارد و به لحاظ‌شناختی غیر فعال است، این مدلول به لحاظ نحوی به صورت گروه اسمی نکره «یک شکارچی» کدگذاری شده است. اما از آنجا که این

۱- نگارنده برای تحلیل این مقوله عمدتاً از متون روایی نظیر داستان‌های کودکان بهره گرفته است زیرا جملات این متون به لحاظ ساختاری ساده‌تر از دیگر سبک‌های نوشتاری است و بیشترین موارد کاربرد صورت‌های ارجاعی در ارتباط با مقولات عینی و ملموس است تا مقولات پیچیده و انتزاعی.

موجودیت کلامی پس از معرفی در ذهن مخاطب (خواننده) دارای نمود ذهنی فعال است، امکان جایگزینی آن با صورت ارجاعی محذوف / Ø / در جمله پیرو بلافصل بعدی وجود دارد. در این جمله همان‌طور که دیده می‌شود، به خاطر آنکه فاصله ارجاعی این صورت ارجاعی با مرجعش در جمله قبلی بسیار پایین است، امکان جایگزینی صورت ارجاعی محذوف با صورت ضمیری آشکار جمله را غیر دستوری و یا نامأنوس می‌کند:

۱۴/؟* یک شکارچی بود که او هفت دختر داشت.

در جملات بعدی نیز ما شاهد جایگزینی گروه اسمی «دخترها» با صورت ارجاعی محذوف هستیم که این امر به لحاظ شناختی به واسطه فعال بودن و قابل دسترس بودن مدلول این گروه اسمی در ذهن خواننده و به لحاظ کلامی نشانگر اهمیت موضوعی این موجودیت کلامی در این متن می‌باشد. بنابراین، در این پاره متن، بسامد وقوع صورت‌های ارجاعی کوتاه‌تر (به لحاظ واجی و واژی) و صورت‌های ارجاعی فعالتر به لحاظ شناختی و احتمال فزاینده ارجاع بعدی به این مدلول نوعی هم‌بستگی را بین صورت‌های ارجاعی پدید آورده است و به متن انسجام بخشیده است.

البته در این میان می‌توان به دو عامل دیگر نظیر توازن نقشی مرجع و صورت‌های ارجاعی به لحاظ ساختاری و عامل تأخر، یعنی فاصله ارجاعی مرجع و صورت‌های ارجاعی نیز اشاره کرد؛ چرا که به واسطه رقابت ارجاعی موجود در متن و یا کلام و نیز با گذشت زمان نمود ذهنی مدلول‌های کلامی در انگاره‌شناختی مخاطب دستخوش تغییر قرار می‌گیرد و همین امر تجلی نمودی آنها را متفاوت خواهد ساخت. البته اگر چه کدگذاری مدلول‌های فعال غالباً به صورت ضمیری است، اما در این میان باید به ویژگی‌هایی چون ابهام ارجاعی و یا تقابل که حاصل فعال بودن دو یا چند مدلول کلامی است نیز اشاره کرد. مثال:

۱۵- بافت: امروز هوشنگ و مهدی را توی راه دیدم.

جمله: الف) * او خیلی حالش بد بود.

ب) هوشنگ خیلی حالش بد بود.

۱- علامت ؟ نشان‌دهنده این است که برخی از گویشوران جمله مربوط را می‌پذیرند و عده‌ای آن را مردود می‌دانند.

۱۶- بافت: از بین شیرین و زهرا و مریم کدام قدبلندتر است؟

جمله: الف) * او بلندتر است.

ب) زهرا بلندتر است.

در مثال‌های فوق مشخص نیست که ضمیر «او» به کدام یک از مدلول‌های فعال ارجاع دارد و همین امر تعبیر جمله را به لحاظ اطلاعاتی مخدوش می‌کند. بنابراین، در چنین مواردی به لحاظ کاربردشناختی باید از صورت ارجاعی اسمی واژگانی استفاده کرد. البته باید توجه داشت که در مثال‌های فوق، گروه‌های اسمی واژگانی به لحاظ ویژگی عنصر زبرزنجیری تکیه با یکدیگر متفاوتند؛ به این معنا که در جملات (ب)، گروه‌های اسمی به دلیل ارتباط با گزاره‌ای که در آنها بیان شده است از تکیه کانونی برخوردارند. در حقیقت این تکیه به خاطر این است که مدلول این عبارات ارجاعی به عنوان موضوع در گزاره غیر قابل پیش‌بینی است و به همین جهت تکیه به عنوان یک عامل کانون نما ایفای نقش می‌کند. عامل دیگری که قابلیت دسترسی و در نتیجه قابلیت شناسایی مدلول‌های کلامی را به لحاظ شناختی تحت تأثیر قرار می‌دهد، عامل استنباط از انگاره‌شناختی و یا عامل مقال است. به این معنا که اگر یک موجودیت کلامی به لحاظ متنی و یا موقعیتی و یا به لحاظ ارتباط آن با چیزی دریافت زبانی و یا بافت فیزیکی و یا انگاره‌شناختی مشارکین کلام قابل استنباط باشد، آن مدلول قابل دسترس‌تر و در نتیجه قابل شناسایی‌تر خواهد بود. مثال:

۱۷- بافت: این عجب رئیس سختگیریه.

جمله: آره خیلی هم از خود راضیه.

در مثال فوق، اگر چه مدلول ذهنی عبارت ارجاعی «این و رئیس» در ذهن مخاطب در زمان ادای پاره گفتار فعال نیست، با وجود این مخاطب به لحاظ وجود این موجودیت در جهان برون‌متنی و یا انگاره‌شناختی خود از بافت موقعیتی به آسانی قابلیت دسترسی به مدلول آن را دارد. در نتیجه مدلول آن برای مخاطب قابل شناسایی است. از مجموعه بحث بالا چنین نتیجه می‌شود که بین ویژگی‌های شناختی قابلیت شناسایی و فعال بودن و کدگذاری صورت‌های ارجاعی در ساختار اطلاعاتی جمله هم‌بستگی وجود دارد و در بررسی ساختار

1- Focus marker

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۵

اطلاعاتی جمله به این مقولات هم به لحاظ کدگذاری صورتهای ارجاعی و هم به لحاظ پیوستگی ارجاعی باید توجه نمود.

نتیجه

همان طور که در مقاله حاضر بحث شد، الگوهای ارجاعی در جریان کلام همبستگی نزدیکی با انگاره شناختی و کلامی دارند که شرکت کنندگان کلامی از یکدیگر در ذهن خود شکل می دهند. از این رو، تنوع کاربرد صورتهای ارجاعی در پردازش اطلاعات گفتمانی را نمی توان امری تصادفی تلقی کرد بلکه گویندگان زبان با توجه به پارامترهای کلامی و شناختی مختلف چون پیش‌انگاره‌های کاربرد شناختی، ویژگی مبتدایی اطلاع کانونی قابلیت شناسایی و فعال بودن مدلول گفتمانی از الگوی خاصی پیروی می کند و همین امر تجلی صوری یا کدگذاری نحوی آنها را در سطح جمله‌ها و یا در جریان کلام از یکدیگر متفاوت می سازد. این امر نشانگر آن است زبان را الزاماً باید نظام منسجمی در نظر گرفت که قواعد کلی بر آن حاکم است. از این رو رفتار کلامی و پردازش آن را نمی توان نظامی منفرد و جدا از دیگر مقولات محسوب کرد. لذا تأکید نگارنده در این مقاله بر این امر است که از طریق تبیین پدیده ارجاع می توان تعامل و همبستگی معناداری را میان سطوح مختلف زبانی و نیز مقولات کلامی و شناختی نشان داد. در حقیقت در پرتو چنین نگرشی می توان اساس و شالوده نظری‌ای را فراهم آورد که به کمک آن به تدوین یک نظریه منسجم در ارتباط با تحلیل مقولات زبانی دست یافت.

منابع و مأخذ

- ۱- دبیر مقدم، محمد. «پیرامون راه، در زبان فارسی». مجله زبانشناسی، سال ۷، شماره ۱، ۱۳۶۹.
- ۲- دبیر مقدم، محمد. «فعل مرکب در زبان فارسی». مجله زبانشناسی، سال ۱۲، شماره ۱ و ۲، ۱۳۷۴.
- ۳- قریب، عبدالعظیم و دیگران. دستور زبان فارسی. ویرایش ۲. به کوشش امیر اشرف الکتابی. تهران: اشرفی. ۱۳۶۳.

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۵

- 4- Ariel. M (1991). *The function of accessibility in a theory of grammar*. Journal of pragmatics 16: 443_ 463.
- 5- Arnold, J (1998). *Reference and discourse patterns*. Ph. D. dissertation, Standford Univresity.
- 6- Birner, J. Betty (1994). *Information status and word order*. An analysis of English inversion. Language 2: 233_ 256.
- 7- Chafe, W (1976). *Givenness, Contrastiveness, definitness, Subjects, topics and point of view*. In Subject and Topic, charles N. Li (ed.), 22_ 156. New York: Acadmic Press.
- 8- Chafe, W (1985). *Information flow in Seneca and English*. Proceedings of the 11th Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society, 14_ 24.
- 9- Chafe, W (1987). *Cognitive constraints on information flow*. In Coherence and Grounding in discourse, ed. by Tomlin, R. 21_ 51. Amsterdam: John Benjamins
- 10- Chafe, W (1992). *The flow of ideas in a Sample of written language*. Discourse Description: Diverse linguistic analysis of a fund _ raising text .ed. by William C. Mann and Sandra A. Thompson ,267_ 94. Amsterdam: John Benjamins.
- 11- Clark, H. H. and S. E. Haviland (1977). *Comprehension and the given _ new contract*. In R. Freedle (ed.), Discourse production and comprehension. New Jersey: Ablex. 1_ 40.
- 12- Cornish, F (1986). *Anaphoric relations in English and French*. New Hampshire: Croom Helm.
- 13- Cowan, J R (1980). *The Significance of parallel function in the assignment of intersentential anaphora*. Papers from the para session on pronouns and anaphora , ed. by J. Kreiman and A. E. Ojeda, 110_ 24. Chicago: Chicago Linguistic Society.
- 14- Cowan, JR (1985). *Mechanisms of ana phora*. Paper presented at the international symposium on Anaphora, Kleve, Germany.
- 15- Cumming, S (1991). *Functional change: The case of Malaya constituent order*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- 16- Dick, S. C (1989). *The Theory of Functional Grammar*. part 1: The structure of the clause
- 17- Dryer, Matthews (1996). *Focus, pragmatic presupposition and activated propositions*. Journal of pragmatics 26: 475_ 523.
- 18- Ehrlich, K (1980). *Comprehension of pronouns*. Quarterly Journal of Experimental Psychology 32: 247_ 55.
- 19- Givon, T (1975). *Focus and the scope of assertion: Some Bantu evidence*. Studies in African Linguistics 6. 185_ 205.
- 20- Givon, T (1987). *The pragmatics of word- order: predictability, importance and attention*. Studies in Syntactic Typology, ed. by Michael Hammond et al, 234_ 284. Amsterdam: Benjamins.

□ فصلنامه اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۵

- 21- Givon, T (1988). *Pragmatics of word order: predictability, importance and attention*. Studies in syntactic typology. ed. By Michael Hammond, Edith Morvacsick, and Jessica wirth, 243- 84. Amsterdam: John Benjamins.
- 22- Givon, T (1995). *Functionalism and grammar*. Amsterdam: John Benjamins.
- Grimes, J. E (1975). *The Thread of Discourse*. The Hage: Mouton.
- 23- Grober, E. H., Beard Sley, H. and A. Caramazza (1987). *Parallel function strategy in pronoun assignment*. Cognition G. 117- 33.
- 24- Gundel, J (1988 a). *The Role of Topic and Comment in Linguistic Theory*. New York and London: Garland.
- 25- Halliday, M. A. K (1994). *An introduction to Functional grammar*. 2nd ed. London: E. Arnold.
- 26- Heim, I. . (1982). *The Semantics of definite and indefinite noun phrases*. Ph. D. disserta dissertation: University of Mass., Amherst.
- 27- Kuno, S (1972 b). *Pronominalization, Reflexivization and Direct Discourse*. Linguistic Inquiry, vol. 3, no. 2.
- 28- Lambrecht, K (1988). *Topic, focus and the grammar of spoken French*. Ph. D. dissertation: University of Califomia, Berkeley.
- 29- Lambrecht, K (1994). *Information structure and sentence form: Topic, Focus, and the Mental Representations of Discourse Referents*. Cambridge: Cambridge university press.
- 30- Mathesius, V (1928). *On liguistic charactorology with illustrations from Modern English*. Reprinted 1967 in A Prague school Reader in Linguistics, Compiled by J. Vanчек, 54- 67. Bloomington: Indiana University Press.
- 31- Mithun, M (1987). *Is basic word order universal? In Coherence and Grounding in discourse*. ed. by Tomlin, R., 281- 328. Amesterdam: John Benjamins.
- 32- Prince, E, F (1981 a). *Topicalization, Focus- movement and Yiddish-Movement: A pragmatic differentiation*. Berkeley Linguistics Society 7. 249- 64.
- 33- Reinhart, T (1982). *Pragmatics and linguistis: an analysis of Sentence topic*. Distributed by Indiana University Linguistics club. Bloomington, Indiana.
- 34- Sgall, p., Eva Hajicova and Jarmila panevova (1986). *The meaning of the sentence in its semantic and pragmatic aspects*. ed. by Jacob L. Mey. Dordrecht and Boston: D. Reidel.
- 35- Sidner, C. L (1986). *Focusing in the Compre hension of definite anaphora*. In B. K. Grosz, Spark Jones and B. L. Webber (eds.), Readings in Natural Language Processing. Los Altos, CA: Morgan Kaufmann.
- 36- Strawson, P. F (1964). *Identifying reference and truth - values*. Theoria, vol. 30.